

## چگونه گاهی غذای خانه را بیچانیم؟

کو کوی سبزی و سبب مینی غذاهای سالمی اند اما خب طبق یک قاعده کلی چیزهای مضر خوشمزه تر هستند. غذاهای مامان پز به ویژه در وعده شام طوری است که آدمیزاد وسوسه می شود رنگ بزند بیرون پیتزا سفارش بدهد! اما مامان ها به دلیل ناسالم بودن غذای بیرون و باباها به دلیل گران بودن غذای بیرون مخالف این کار هستند. البته همیشه ماجرا را برعکس جلوه می دهند، یعنی مامان ها به علت گناه داشتن پدر و خرج زیاد غذای بیرون و پدر ها به این دلیل که غذای بیرون سالم نیست مخالفت می کنند اما چه باید کرد؟

**۱ فاز همدلی با مادر بر دارید**، بگویید: «به امشب رو مامان جون استراحت کن ما خودمون غذا درست می کنیم» آن وقت مامان با دلسوزی همیشگی می گوید: «نه بابا شما درس دارین» بعد هم بابا که احساساتی شده می گوید: «اصلاً از بیرون می گیریم» اگر همه این مراحل طی نشد و مامان موافقت کرد شما غذا بپزید نگران نباشید، احتمال زیاد غذا خراب می شود و باز بابا می گوید: «خوب شده ها، ممنون. فقط قابل خوردن نیست، از بیرون بگیریم».

**۲ اشتهای بابا را با نشان دادن تصاویر غذاهای شیک اینستاگرامی تحریک کنید**؛ هیچی نگویید فقط تصاویر را نشان دهید و هی از سویدای جان آه عمیق بکشید. بعد از سه دقیقه بابا می گوید: «خانم به امشب و استراحت کن شما؛ بپایش خودم اصلاً، میگم بچه ها از بیرون غذا بگیرن، بدوبیا».

**۳ از محبت های بابای دوست تان در حق مادر دوست تان بگویید**، این طوری: «ما امان! اما امان! خانوووم! فهمیدین بابای منیژه شون اینا برای سومین ماهگرد بیستمین سالگرد ازدواج شون خانومش اینا رو برده رستوران؟ اونم چه غذایی؟» در این موارد مامان ها خودشان را به نشنیدن می زنند که بابا غصه نخورد اما باباها مثل سوپرمن وارد می شوند و می گویند: «هوس پیتزا کردی بگو، چرا حاشیه درست می کنی؟ چرا حجمه روانی ایجاد می کنی؟ رنگ بزن بگاوون و امونده رو بیارن فقط سوسیس کالباس نداشته باشه».

دورهمی



## گزارش چند دانش آموز نوجوان از یک روز اردو در روزنامه خراسان دایناسور در سالن چاپ

دارید بدانید در قسمت چاپ روزنامه چه خبر است، رنگ ها و کلمه ها از کجا می آیند و کاغذ های سفید چطور سیاه می شوند، گزارش های جالب و با مزه دوستان تان که بخش هایی از آن ها را انتخاب کرده ایم، از دست ندهید.

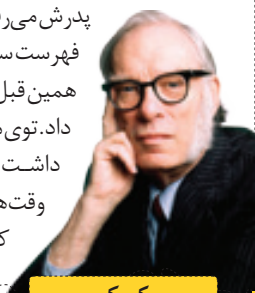
چند هفته پیش، چند تا از رفقای کلاس پنجمی و ششمی ما به موسسه خراسان آمدند و از نزدیک، روال چاپ شدن روزنامه را دیدند. بعد هم به پیشنهاد معلم شان تصمیم گرفتند خاطرات و تجربیات شان از این اردو را برای ما بنویسند. اگر دوست

**اسکلت دایناسور در روزنامه خراسان**  
**بیستابنانی** همان طور که ما جلو می رفتیم، به دستگاه های عجیب و غریبی می رسیدیم که صداهای بلند و ترسناکی داشتند. در آن جا خیلی دستگاه بود. دسته ای از کاغذ ها را در دستگاه برش می گذاشتند و چگونگی برش دادن کاغذ ها را به ما نشان می دادند. دستگاه هایی که در آن جا بودند، نام های شان سخت بود مثلاً: «گریپر!» بعد به دستگاه هایی رسیدیم که همزمان چهار یا پنج رنگ را با هم چاپ می کردند. من یکی که همان شاخش در آوردم چون تاحالا چنین دستگاه جالبی ندیده بودم. بعد ما را بردند به بخش «چاپ» روزنامه. در آن جا دستگاهی بود که کل سقف آن جا را گرفته بود. توهم توهم پیچیده بود. من فکر کردم اسکلت دایناسور است. خیلی ترسناک و باحال بود. یک دستگاه نظرم را جلب کرد. داشتیم به سمتش می رفتیم که یکهو سر خودم اما نیفتادم. بعد از آن آقا پرسیدم که این دیگر چیست؟ آقا گفت: «رول های کاغذ، سنگین هستند و ما نمی توانیم آن ها را جابه جاکنیم. برای همین این وسیله را این جانشرب کریم تا بتوانیم رول های سنگین را حرکت دهیم». به خودم گفتم آدم باید با این وسیله ها بازی کند چون مثل

وی

## استاد دانشگاهی که بهترین داستان های علمی-تخیلی جهان را نوشت

پدرش معتقد بود او خیلی تنبل است و آیزاک برای این که به او ثابت کند این طور نیست، کله صبح بیدار می شد و به مغازه لبنیات فروشی پدرش می رفت. پدر فرصت را مناسب دید تا نوشتن فهرست سفارش های خرید را به او بسپارد. برای همین قبل از مدرسه به آیزاک خواندن و نوشتن یاد داد. توی مغازه پدر، مجلات علمی-تخیلی وجود داشت که خیلی کم فروش می رفت. آیزاک در وقت های اضافه آن ها را می خواند. سال های کودکی و نوجوانی اش بین داستان های



کمیک

تخیلی و ماجراهای علمی و بوی پنیرو که گذشت. در ۱۸ سالگی توانست یکی از داستان های تخیلی خودش را در مجله ای چاپ کند. خیلی زود داستان هایش کلی طرفدار پیدا کردند و سر دبیران مجله ها هم بهش دستمزد خوبی می دادند. آیزاک فهمیده بود علم را دوست دارد و سوالات زیادی هست که باید جواب شان را بدهند. پس رشته شیمی و بعد هم بیوشیمی (زیست شیمی) را انتخاب کرد. هر چیز تازهای که می آموخت، سوژه های می شد برای یک داستان اما باید مفاهیم علمی را طوری ساده می کرد که توی داستان خواندن و همچنان انگیز می شدند. پولی که از داستان های علمی در می آورد، از

تدریس اش توی دانشگاه ها بیشتر شده بود. او در تمام عمرش حدود ۵۰۰ کتاب علمی-تخیلی نوشت؛ «بنیاد کپکشان» «من رو بات هستم»، «سرانجام عالم سر گذشت سیاهچاله ها»... بعضی از کتاب هایش ماجراهای پیچیده علمی را آن قدر روان توضیح داده اند که حتی آدم های فراری از علم، شیفته اش می شوند. پیش بینی های علمی آیزاک آسیموف درباره سال های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ بسیار معروف اند. همچنین بسیاری از ایده های او در داستان های تخیلی اش، مقدمه ساخت ابزار ها و فناوری های خاص در زمان ما شده است. امروز سالرو تولد آیزاک آسیموف شگفت انگیز است.

### شما که به خرافات اعتقاد ندارین؟



خب! امروز چه تپیی بزمن؟

نوجوان روزهای فردا



**رفقا سلام!**  
شما چه خوراکی هایی با خودتون می برین مدرسه؟ خوردنی ها و نوشیدنی های بازاری، اون قدر خوشمزه و هوس انگیزند که نمیشه از شون گذشت ولی خب هر روز هم نمیشه با کیک و چیپس و ساندویچ کالباس سر کرد. چرا؟ چون چاق میشیم و معده طفلک مون رو اذیت می کنیم و احتمال مریض شدن رو تو خودمون بالا می بریم. پیشنهاد ما قرار سالم خوربه. با دوست هاتون قرار بذارین هر روز، یه خوردنی مفید از خونه بیاره. این طوری، موقع تغذیه دورهم جمع میشین و کلی هم کیف میده بهترتون.

۲۰۰۰۹۹۹  
شماره پیامک ۰۹۳۵۳۹۴۵۲۶  
شماره تلگرام ۰۵۱۳۷۳۴۰۰۰  
تلفن تحریریه

پرونده های مجهول

## ملاقات با فراز مینی ها

فاطمه قاسمی | مترجم

در تابستان سال ۱۹۴۷، یک جسم پرنده ناشناخته در نزدیکی شهر «رازول» نیومکزیکو سقوط می کند. آن هایی که سقوط این جسم ناشناس را از نزدیک می بینند، آن را بشقاب پرنده توصیف می کنند. خیلی زود در شهر، خبر دیده شدن بشقاب پرنده پخش می شود. عده ای هم ادعا می کنند شخصا شاهد بوده اند که آدم فضایی ها از این سفینه به بیرون کشیده شده اند و حالا در منطقه ۵۱ نوادا که یکی از مناطق ممنوعه است، نگهداری می شوند تاروی آن ها تحقیقاتی انجام شود.

### اسرار نه چندان عجیب سفینه فضایی

این ماجرای هیجان انگیز اما خیلی دوام نیاورد چون چند روز بعد در روزنامه ها اعلام شد که جسم ناشناس، نوعی بالون هواشناسی بوده است و خبری از فضایی هانیست! اخب از کجا معلوم؟ بالون هواشناسی می تواند قریب دولت باشد برای این که مردم نترسند. «ویلیام پرزل» مالک زمینی که سقوط در آن رخ داده بود، باقی مانده جسم سقوط کرده را پیدا کرد. چیزهایی مثل صفحه های براق سفید و چسبنده، فلزهای سبک و مقداری کابل. این موارد کشف شده حالا تعجب ما را بر نمی انگیزند ولی در آن زمان، چندان برای مردم شناخته شده نبودند و فقط در مواردی خاص به کار می رفتند. برای همین، دیدن آن ها مردم را مجاب کرد که با بشقاب پرنده طرف هستند و هیچ چوره چیزی غیر از آن را باور نمی کردند. خب برای آدم فضایی هایی که از سفینه بیرون افتادند، چه توضیحی وجود دارد؟ آن ها در واقع آدمک های ساختگی خاکستری رنگی بودند که برای تحقیقات، داخل بالون هواشناسی قرار داده شده بودند و دور، شبیه فضایی ها به نظر می رسیدند.

### روایت یک شاهد عینی



عکس از زمین است

از آن جایی که قصه های ماورایی خیلی طرفدار دارد و تعداد کسانی که می خواهند واقعیت را بدانند زیاد نیست، حادثه رازول تا سال ها بعد همچنان رموز باقی ماند. در سال ۱۹۷۹ یک افسر نیروی هوایی، مسئول رسیدگی به ابعاد مختلف این ماجرا شد و در کمال تعجب اعلام کرد: «آن شیء نه یک بالون هواشناسی، نه موشک و هواپیما و نه هیچ وسیله شناخته شده دیگری نبود». استدلال این افسر برای ادعایش هم جالب بود: «وقتی این قطعات را حرارت دادند، گرم نشدند. با وجود بزرگی، وزنی نداشتند و صفحه های فلزی به رغم نازکی با هیچ وسیله ای سوراخ نمی شدند». خب، قدرت رموز را از انبیا بدست کم گرفت وقتی یک مأمور عالی رتبه، گول می خورد و به جای باور کردن تکنولوژی پیشرفته ساخت بالون هواشناسی ترجیح می دهد قصه آدم فضایی ها را باور کند.

### فضایی ها در رازول ماندگار شدند!

از آن زمان به بعد، گرچه عده ای سعی کردند ماجرای شیء پرنده را توضیح بدهند ولی خیلی فایده ای نداشت و شهر رازول حالا با فضایی ها شناخته می شود. کلی سریال تلویزیونی بر همین اساس، در این منطقه ساخته شده است. مردم شهر، سالروز آن سقوط را با برگزاری فستیوال و پوشیدن لباس هایی شبیه به فضایی ها، جشن می گیرند. حتی موزه ای هم در رازول ساخته شده است که در آن اطلاعاتی درباره فضایی ها و حادثه سقوط شیء، پرنده به نمایش گذاشته می شود.

منابع: ufosecret, wired, lastsecond